

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

National Characters

شخصیت های ملی

نشریه پیشرو شماره ۵۲

۱۴ جولای ۲۰۱۷

## مرد ماندگار در حافظه تاریخ

شش سال قبل از امروز قلبی از تپش باز ماند که تا آخرین لحظه حیات جز به مردم و میهنش به چیز دیگری نمی اندیشید و درد و رنجی جز درد و رنج توده های زحمتکش و کشورش نداشت. او در آخرین لحظات زندگی اش به جواب داکتری که فکر می کرد شاید برای رفتنش از جهان نگران است، گفت: "مرگ و زندگی برایم دو پدیده واقعی و قبول شده است، من از مرگ هراسی ندارم و اگر می خواهم زنده بمانم صرف به خاطر مردم است نه دل بستگی به زندگی شخصی ام." این انسان بزرگ با چنین آرمانی می زیست و به مردمش نیز چنین تعهد بسته بود:

من ندانم سال دیگر زنده ام      همچنان بر تار شب تابنده ام  
گر بودم فریاد آتشگون زخم      آه دل در انفجار خون زخم  
گر نبودم عهد من تکرار باد      روح من در عرصه پیکار باد

بلی! این انسان والا کسی نبود جز زنده یاد "داد نورانی"، مبارز نستوه و دوست خوب زحمتکشان افغانستان. با آن که دارای خانواده خوب و دوست داشتنی بود و سخت به آن عشق می ورزید اما تمام درد و غمش درد و رنج مردمش بود که می خواست مرهمی شود بر التیام زخم های آنان و یار و یابری باشد برای نجات شان از زیر ستم های چندگانه که بالای شان روا داشته می شد.

نورانی با آن که از بیماری حاد شکر رنج می برد و از خطرات آن به خوبی آگاه بود، ولی هیچ گاه مشکلات صحتی مانع پیکار و مبارزه اش نشد و قلم توانایش از نوشتن باز نماند. او الگوی خوبی بود برای همزمان و قلم به دستانی که چون او می اندیشیدند و به پیش می رفتند.

در زندگی انسان های زیادی را تجربه کرده ام که در گفتار پُرمدها بودند و لاف از ایثار و فداکاری می زدند اما زمانی که محک عمل در میان می آمد پای شان می لنگید و در وقت خطر و مشکلات از دیگران عقب می ماندند. اما زنده یاد نورانی مبارز نترس، انسان صادق و تهی از ریا، پُرتلاش و صمیمی بود که می گفت:

لا فیدگان خفته فقط حرف می زنند      اینجا سکوی حرف نه، میثاق بستنیست  
کشتی شکسته آنی که ساحل به باد داد      بر ناخدای جور، دهها لعن رفتنیست  
بر خار راه عشق منه پا، گر نهی      نامرد آنکه نازده این راه خفتنیست

زنده یاد نورانی با ایمان کاملی که به اندیشه و افکارش داشت، به او این جرأت را داده بود تا در مباحثات علمی و سیاسی و جلسه های رسانه های مختلف شرکت نموده و با شهامت بی مانند و استدلال علمی و منطقی از جنایاتی که در کشور تحت اشغال در جریان بود پرده بردارد، جنایتکاران را افشاء نموده و از توده های دردمند و دربندش به دفاع برخیزد. او چون دیگران در مقابل مصائب جاری اغماض نمی کرد و تن به معامله نمی داد و همین مسأله بود که حتا عده ای از مخالفان فکری و سیاسی اش را نیز وا می داشت تا به خاطر همین ایمان قوی و برخورد صادقانه اش به مسایل، به او احترام کنند. او در تلاش و سختکوشی نمونه ای به دیگران بود. نورانی از آنانی که خود به اصطلاح در غُندی خیر نشسته و به دیگران درس مبارزه و فداکاری را «ارشاد» می نمایند و یا از استراحتگاه های خود هزار و یک برچسب به مبارزان زده و از حضور در میدان عمل ابا می ورزند، این شعر نیشابوری را مثال می داد:

گر مرد رهی میان خون باید رفت      وز پای فتاده سرنگون باید رفت  
تو پای به راه در نه و هیچ مپرس      خود راه بگویدت که چون باید رفت

زنده یاد نورانی شاعری بود مردم دوست و انقلابی. اشعارش بیشتر نمایانگر درد و رنج مردمش بود. او می گفت: «شعر از شعور بر می خیزد و چون هستی اجتماعی انسان شعورش را می سازد، پس جهانی و یا اندیشه شاعر که بر بستر این شعور شکل می گیرد، بر آنچه می سراید فرمان می راند و به این خاطر که اگر در سرایش آن احساسی از اندیشه وجود نداشته باشد، شعرش در ماورای هستی با سردی و کرحتی خاصی شکل می گیرد و تراوش آن بر خامه چنان سیاه می بندد که در هست و ناهست آن تفاوتی به میان نمی آید.» او شاعران را به دو دسته ارتجاعی و مبارز تقسیم می کرد و شاعرانی را که به گفته خودش در شعر شان «از کنار تمام پلشتی ها چون کور و کر می گذرند و شمشیر زورمداران را با مصراع های شان صیقل می زنند تا بر اشکها برنده تر فرود آید» بی رحمانه به نقد کشیده، می گفت: «بعضی از این شاعران با بدترین حاکمیت های استبداد که کاری جز تیر زدن به ریشه علم، فرهنگ، دانش و انسانیت ندارند، چنان جان و جگر می شوند و نظاره گر آونگ شدن سرچپه هموطنانش بر «نازوها» می گردند و تابلوی ملک الشعرائی چنین دورانی را به گردن می آویزند که گوئی خون این کشال شدگان نه سرخ که چون آب کنار خیابان خاکی و گندیده می باشد.» او همچنان شاعرانی را که در مقابل بی عدالتی ها، ظلم و استبداد بی تفاوت بوده و سکوت اختیار می کنند، چنین به باد انتقاد می گرفت: «هستند شاعرانی که مدعی شعر غیر سیاسی اند و از هیچ خوکی تعریف و تمجید نمی کنند، اما در برابر جنایات و وطنفروشی های خوکان سکوت نموده و به این صورت در میان دو کرسی ظالم و مظلوم بیطرف، ساکت و آرام می نشینند، ظاهراً به هیچ چیزی در این دنیا کاری ندارند. به دیوار جسم شان چسبیده و بعضی از آنان سوزهای عشق چشم و ابروی فلان کمر باریک و شکن در شکن زلفان و انار پستان را برای آرامش روحی خود و درد چینی از دیگران زوزه می کشند و اینگونه دنیای شان را فقط محدود به خود و معشوق می سازند و آنسو تَرَک به هیچ خونی ارج نمی گذارند.» نورانی در جواب همچو شاعران بی احساس می گفت:

من از شراره آتش بهار می طلبم      نه از سپیدی ساق و شراب و یار می طلبم  
قسم به شعله و پاسش چو در نهاد منست      ز گله، کله به پاهای دار می طلبم  
برین سیاهه که جعدان سرود می رانند      نه بوی گل ز سرودم که خار می طلبم  
ز تاق شعر به انگشت، یک تلنگر بس      شرار مصرع خنجرگذار می طلبم

اما شاعرانی را که به مردمش اندیشیده و درد و رنج شان را احساس می کنند چنین می ستود: «شاعرانی که در سروده های شان برای انسانیت می رزمند و از برابر دشواری ها نمی گریزند و با هیچ خونریزی نمی سازند، درس قدم

گذاردن بر راه را می آموزانند و به اینگونه شهید می گردند و درس بزرگ تاریخ را به یادگار گذاشته، نفرت تاریخ را بر چهره زرد شاعران «بی راه» نثار می کنند.»

زنده یاد نورانی با آن که به خاطر سختکوشی و تلاش زیادش محبوب دوستان و همزمانش بود ولی هیچ گاهی کار خود را به رخ دیگران نمی کشید. او به انسان های پر تلاش و زحمتکش ارج می گذاشت و آنان را دوست داشت. اکنون که شش سال از مرگ نا بهنگام این انسان بزرگ می گذرد و دیگر در جمع دوستان و یاران صادقش نیست، نبودش را بیش از هر زمان دیگری می توان حس کرد. وجود انسان هائی چون نورانی نیاز نیست برای مردم دردمند این سرزمین آسیب دیده، زیرا رهبری کشتی شکسته این راهیان راه آزادی، انسانیت و برابری به ساحل نجات، نیاز به ناخدائی دارد که هم مرد عمل باشد و هم خرد و دانش، هم متعهد به آرمانش باشد و هم صادق به یاران و همزمانش.

**یادش تا بی نهایت ها گرامی باد!**